

بسم الله الرحمن الرحيم

ص ۳۵: وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَ وَلَأَمَةٌ مُّؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ وَلَا تُنكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ أُولَٰئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ * وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذَىٰ فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرُبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهَرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ * نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَأَتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّىٰ شِئْتُمْ وَقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُّلاقُوهُ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ (بقره: ۲۲۳-۲۲۱)

آیه ۲۲۱ می‌فرماید: با مشرکات ازدواج نکنید تا این‌ها ایمان بیاورند که دلائل آن را هم گفته و مفصل توضیح داده شد. دخترانتان را انکاح نکنید و به ازدواج مشرکین درنیاورید تا ایمان بیاورند **وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ أُولَٰئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ**؛ گفتیم که چه جورى آن‌جا «اولئك» آمد و این‌جا «الله» آمد. رسیدیم به دلیل ازدواج مشرکات که در خود آیه بود که چون آن‌ها شما را به سمت جهنم می‌برند و مفصل گفتیم ازدواجی که اسلام می‌بیند متفاوت است با ازدواجی که در حیوانات هم دیده می‌شود و بعضی جورى قطعى در مورد عالم حیوانات صحبت می‌کنند گویا یک دوره‌ای در آن عالم بوده‌اند! و می‌گویند آن‌ها همدیگر را دوست ندارند چنان‌که ما دوست می‌داریم! از کجا می‌دانی؟ در حالی که شواهد رفتار حیوانات دقیقاً همان است که در انسان هم هست، در حالی که هدف ازدواج در اسلام این است که **علمک ما لم تکن تعلم** است که آیا تو مرا به بهشت می‌بری یا نه؟ آیا با تو می‌شود بهشت رفت یا نمی‌شود؟ اگر یادتان باشد در جلسه گذشته یکبار آیه را در بستر فقهی دیدیم و یک بار از بستر فقهی خارج شد به قرینه **أُولَٰئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ**؛ در این سیاق که اگر می‌گوید «اولئك» بعد باید بگوید «هولاء» و نباید به جای مؤمن بگذارد «الله!» اما این‌جا جای «مؤمن» می‌گذارد «الله» که باید می‌گفت **مشرکان** به نار دعوت می‌کنند و **مؤمنان** به بهشت دعوت می‌کنند، اما جای کلمه مؤمن می‌گذارد «الله»؛ یعنی مؤمن کسی است که

حرفش حرف خداست. فعلش فعل خداست. اخلاقش اخلاق خداست. این است که می‌گویند **تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ**؛ یعنی این نماد خداست. مؤمن این است که حرف و فعل و اخلاقش، اخلاق الله است و با او می‌شود رفت بهشت! به قول امیر المؤمنین که راجع به حضرت زهرا می‌گفت: **نِعْمَ الْعَوْنُ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ**؛ بهترین یاور برای طاعت خداست.

توحید، تنها عامل وحدت

یک نکته مهم در آیه **أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى الْجَنَّةِ** است. شما روی توحید به نقطه واحد می‌رسید و روی غیر توحید شما به «اولئک» می‌رسید. به این و آن می‌رسید که خدا به جای مؤمنین «الله» می‌گذارد و نمی‌گوید «هولاء». شما در مدار توحید به یک نقطه می‌رسید و در غیر توحید به نظرات پراکنده می‌رسید. نتیجه سالیان مشاوره دادنمان این بوده است که کسانی که مؤمن هستند؛ یعنی می‌خواهند حرفش مطابق حرف خدا باشد، این‌ها بسیار با هم **همگرا**تر هستند، تا کسانی که خودشان هستند و هر که خودش است! این می‌گوید من به نظرم می‌رسد و آن هم می‌گوید من به نظرم می‌رسد. **ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا لَرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا** (زمر: ۲۹)؛ یک نفری که در بست در اختیار یک نفر است تا یک نفری که گرفتار شرکاء ناسازگار است. اگر این بگوید من! و آن هم بگوید من! این جوری نیست که به تفاهم برسند. اگر این بگوید خدا و آن هم بگوید خدا، توحید محور حقیقی عالم است. محور اعتباری عالم نیست که من این جوری اعتبار می‌کنم و تو این جوری اعتبار می‌کنی! پس بیاییم یک کتاب و منهج و روش دیگر بگذاریم و دو تایمان بگوییم آن! نه! این جور نیست که در غیر توحید بتوانید به وحدانیت برسید! بلکه تمام قوایتان در توحید همگرا می‌شود. خانواده در توحید همگرا می‌شود. جامعه در توحید همگرا می‌شود. کسانی که **متدینانه** فکر می‌کنند و متدینانه عمل می‌کنند، اگر کسی قسمتشان بشود که او هم متدین به همین مبانی دینی است با رعایت اکفاء و کفویت‌ها، به مشکلات بسیار کمتری برخورد می‌کنند و برون رفت از مشکلاتشان بسیار ساده‌تر است و از طرفی همگرایی‌شان بسیار نزدیک‌تر است. اخلاق‌هایشان تحت تربیت واحد قرار گرفته‌اند. اگر دستشان

به قرآن باشد. مؤمن نه یعنی ریش و تسبیح! اگر دو طرف واقعاً بگویند: هر چه خدا بگوید همان! توحّد و واحد حقیقی تشکیل دادن این‌ها خیلی نزدیک‌تر است تا کسانی که این‌جوری فکر نمی‌کنند و در این ده سال مشاوره ما این را دیده‌ایم که وقتی کسانی متدینانه فکر و عمل می‌کنند و وقتی آدم بک گراند دینی این‌ها را متوجه می‌شود، بسیار انسان امیدوار است که مشکلات این‌ها حل شود و در بسیاری از موارد هم حل می‌شود و اگر جاهایی هم حل نمی‌شود می‌بینی به خاطر پافشاری بی‌جا روی اخلاق‌هایی است که باز هم آن‌ها را از قرآن نگرفته!

ازدواج با اهل کتاب

بحث‌هایی راجع به تسمیه مشرکین و کفار و مؤمنین. گفتیم که سه گروه اسمی در فضای مدینه بودند ۱- مشرکین نه آنان که **وما یومن اکثرهم الا و هم مشرکون** ۲- گروه مؤمنین در اطراف پیغمبر، هم‌فکر با پیغمبر ۳- گروه اهل کتاب: یهود و نصارا ۴- کفار که این‌ها مجموعه‌ای از مشرکین و اهل کتاب هستند.

حالا اگر این آیه در بستر فقهی معنا شود که هست، یک سؤال وجود دارد که باید جواب داده شود و با این پنجه در پنجه شدن با این سؤالات نحوه کار با قرآن هم یاد گرفته می‌شود. سؤال این است که آیه ازدواج با مشرکین را کاملاً نهی می‌کند، اما آیا ازدواج با اهل کتاب حرام است یا نه؟

گفتیم که اگر شما صدر آیه را بگیرید **وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ** آیه راجع به اهل کتاب چه می‌گوید؟ به دلیل سکوت آیه و به دلیل عمومات قرآنی **احل لکم ما وراء ذلکم** که اهل کتاب از تحت این عمومات خارج نشد، ازدواج با اهل کتاب جائز است.

اما اگر به ذیل آیه نگاه بکنیم **وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ إِلَّا یُؤْمِنَنَّ** که آیه در بستر مسائل تسمیه‌ای است، پس باید مؤمن بشود و جزء این مسلمانان بشود؛ یعنی غایتش اسلام است؛ یعنی عدم الایمان مانع است؛ یعنی تا به ایمان نرسیده ازدواج با آنان حرام است و جائز نیست.

خطاب یا ایها الذین آمنوا به جامعه مسلمین است

حالا تکلیف مقلدین ما چیست؟ با این آیات چه مدلی برخورد بکنیم؟ بیایید سوره مبارکه ممتحنه، آیه ۱۰، ص ۵۵۰: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مَهَاجِرَاتٍ**؛ این عبارتهای «یا ایها الذین آمنوا» ها منظور همین مؤمن‌های تسمیه‌ای است؛ یعنی جامعه مسلمین. دقت کنید که این **بحثی اجتماعی** است و قرآن خیلی خطابش به جامعه مسلمین است، نه به حکومت، حتی در بحث‌های سیاسی. خود جامعه مورد خطاب است؛ یعنی خطاب به همین مؤمنین است؛ یعنی خودشان کاملاً درگیر با داستان هستند. این جور نیست که **إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مَهَاجِرَاتٍ**، حواله به وزارت ارشاد بدهیم که یعنی به ما ربطی ندارد!

إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مَهَاجِرَاتٍ؛ اگر یک عده آمدند گفتند: ما شوهرانمان را رها کردیم از مکه آمدیم، مهاجریم. می‌پرسیم چرا آمدید: می‌گویند خوب مؤمن و مسلمان شدم! می‌گویند: **فَامْتَحِنُوهُنَّ**؛ یک امتحانی بکنید، نه این که یک فرم بدهید پر کنند، یا یک امتحان کلام اسلامی از آنان بگیرید! بلکه یک جور معلوم بشود واقعاً اعتقادات پیدا کرده و آمده در جامعه دینی. نه این که از دست شوهرش خسته شده و از دست او در رفته و آمده.

بعد خداوند می‌فرماید: **اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ**؛ خدا اعلم به ایمان این‌هاست.

فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ؛ اگر مشخص شد که اینان مؤمن شده‌اند،

فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ؛ آن‌ها را برنگردانید به سمت کفار

لَا هُنَّ حِلٌّ لَّهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ؛ نه این برای آن حلال است و نه آن برای این حلال است. این‌ها دیگر

رابطه‌شان قطع است. اصلاً مدار ازدواج روی بحث اعتقاد است. **أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى الْجَنَّةِ**.

تازه شما این معنای حلیت را می‌توانید معنا کنید. کافر که در فضای حلیت و حرمت نیست. اوج عدالت

اسلامی را ببینید:

وَأْتُوهُمْ مَّا أَنْفَقُوا؛ آن خرج‌هایی که آن شوهر کافرش برای او متحمل شده و مهری به او داده؛ شما باید به او برگردانید؛ چون که این زن اقدام به طلاق کرده. او هم مهر داده و خرج کرده؛ چون این، زنش بوده، باید جامعه مسلمین پول را به آن‌ها برگرداند. عدالت را ببینید!

وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ؛ دیگر هیچ گناهی نیست اگر می‌خواهید این‌ها را بگیرید و باید مهرشان را بدهید نه این که بگویید شوهر قبلی حساب کرده!

تولید عصمت در ازدواج دائم

وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ؛ این بخش مورد نظر ماست. «عصم» جمع عصمت است و «کوافر» جمع کافره است. **عصمت** در این جا در معنای ازدواج دائم استعمال شده؛ چون خدا **ازدواج دائم** را با ازدواج موقت کلاً متفاوت می‌بیند. شما نگویید فقط این مدت دارد و آن مدت ندارد! ازدواج دائم را به عنوان تولید عصمت می‌داند که در بحث استمتاع دوباره به این قسمت برمی‌گردیم. **وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ**؛ زنان کافری که با آن‌ها ازدواج دائم کردید، این‌ها را نگه ندارید. باید این‌ها را رها کنید! یعنی اگر مؤمن شدید و قبلاً یک ازدواج دائم با زن کافر کردید، دیگر ازدواج دائمتان را با زن کافر نگه ندارید، ولی به هر حال ازدواج دائمی عصمت‌آور است و با ازدواج موقت فرق دارد.

وَأَسْأَلُوا مَّا أَنْفَقْتُمْ؛ آن چه که شما خرج کردید بطلبید. زن شما کافر شد در رفت و رفت سراغ کفار؛ اولاً عقد را نگه ندارید و بعدش هم حقتان را مطالبه کنید

وَلْيَسْأَلُوا مَّا أَنْفَقُوا؛ آن‌ها هم باید سؤال کنند خرج‌هایی را که کرده‌اند؛ یعنی هم مسلمانان می‌توانند هزینه را طلب کنند و هم کفار! این می‌شود عدالت! **ذَلِكُمْ حُكْمُ اللَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ**.

استشهاد ما به این قسمت آیه است که **وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ**؛ زن کافره را نگه ندارید.

اگر به شأن نزول کاری نداشته باشیم که مورد مخصص نیست. کافر و کافره به عنوان تسمیه‌ای عبارت بود از مشرک و اهل کتاب. نتیجه‌اش این می‌شود که ازدواج با اهل کتاب جایز نیست.

(نمی‌گوییم با این کار شما مجتهد می‌شوید ولی اجتهاد این کار است) و الان هم به روایت ما کار نداریم و داریم بحث را قرآنی حل می‌کنیم.

حالا بیایید سوره مبارکه مائده آیه ۵، ص ۱۰۷: سوره مبارکه مائده آخرین سوره قرآن است و این نکته خودش مهم است و آخرین آیاتی که نازل شده این آیات است.

می‌فرماید: **الْيَوْمَ أَحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ**؛ امروز طیبات بر شما حلال شد. به مباحث سیاسی اسلام که رسیدیم این «الیوم»ها مهم است

وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ؛ طعام اهل کتاب برای شما حلال است و طعام شما هم بر اهل کتاب حلال است. دیگر از هم می‌توانید غذا بخورید! تا قبل از این نمی‌توانستید اما «الیوم» می‌توانید. البته بحث نجاست اهل کتاب بحثی دیگر است. در این جا بحث‌های سیاسی بسیار زیبایی دارد! فضاهایی که اسلام با «الیوم» درست کرده، بماند تا...

وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ؛ زنان پاکدامن از مؤمنات حلال هستند **وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ**؛ و زنان پاکدامن از اهل کتاب حلال هستند.

إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ؛ وقتی که مهرشان را بدهید **مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ**؛ با یک ارتباط پاکدامانه، نه زناکارانه! قرار نیست که چون این اهل کتاب است می‌توانم با او خلاف کنم! ازدواج می‌کنید با حالت پاکدامنی! **وَلَا تُتَخَذِي أَخْدَانٍ**؛ نه حالت دوست گیرنده. **girl friend** و **boy friend** با هم نمی‌شوید! ظرافت‌هایی در این بیان است که چرا «متخذي خدن» نگفته؟ چون خود «خِذْن» اسم جمع است که سر جایش به این آیه بر خواهیم گشت.

در این بخش آیه که می‌فرماید **إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ**، شاید این تعبیر در آن باشد که به واسطه کلمه «اجر» در این جا، وقتی به آیه ۲۲ نساء رسیدیم، نشان خواهیم داد که در بحث استمتاع و متعه هم کلمه اجر داریم که بعضی به قرینه اجر می‌گویند این ازدواج، ازدواج متعه است. ما فعلاً کاری به نصوص نداریم، فقط قرآن! اجمالاً چیزی که مشخص است از این آیه که از آیات پایانی است حتی اگر عموماتی مانند **وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ**

باشد، این آیه آیه‌ای است که خاص می‌کند و می‌گوید ازدواج با زنان اهل کتاب جایز است، اعم از انقطاعی و دائم اما ممکن است نصوص برای ازدواج دائم آن قائل به احتیاط‌هایی بشوند؛ مثلاً امام احتیاط واجب دانسته‌اند و بعضی این ازدواج را به صورت احتیاط مستحب مطرح کرده‌اند.

اگر فرض کنید **وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكُوفِرِ** یک عامی است که کافرها؛ یعنی با اوتو الکتاب و مشرکین نمی‌شود ازدواج کرد اما ظاهر این آیه اظهر در آن حکم است؛ ظاهر داریم تا ظاهر! اگر می‌گویند این نص است یعنی اظهر است؛ یعنی ظاهرش خیلی واضح است. اگر آن آیه این مطلب را تحت عموماتی می‌گرفت، این آیه به صورت نص دارد آن مطلب را خارج می‌کند؛ یعنی می‌گوید با اوتو الکتاب می‌شود ازدواج کرد؛ لذا آن آیه **وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكُوفِرِ** می‌شود ظاهر و این آیه **وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ** می‌شود نص! آن آیه می‌شود ظاهر و این آیه می‌شود اظهر!

ما با استدلال‌های فقهی آشنا شدیم، حالا روایتی می‌خوانم که از آن می‌خواهم نتیجه بگیرم که از همین جا فتوا هست که زن اهل کتاب را می‌شود گرفت.

کافی، ج ۵، ص ۳۵۷: حسن بن حجم نقل می‌کند: **قال لی ابوالحسن الرضا یا ابا محمد؛ امام رضا به حسن بن حجم مکنی به ابا محمد: ما تقول فی رجل یتزوج نصرانیة علی مسلمة؛ راجع به این که کسی یک زن مسلم دارد برود یک زن نصرانی را به نکاح بگیرد، نظرت چیست؟ جعلت فداک وما قولی بین یدیک؛ من در برابر شما چه بگویم؟! قال لتقولن؛ نه بگو قلت لایجوز تزویج النصرانیة علی مسلمة ولا غیر مسلمة؛ تزویج نصرانی علی الاطلاق حرام است. این نظر حسن بن حجم در مقابل امام رضاست. قال: ولیم قلت؛ لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ یُؤْمِنَ؛ می‌گوید چرا گفتیم؟ به خاطر این که این آیه را داریم که با مشرکات نمی‌شود ازدواج کرد. حضرت می‌فرماید: وَمَا تَقُولُ فِي هَذِهِ الْآیَةِ؟ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ؛ در باره این آیه چه می‌گوی؟ قلت وَقَوْلُهُ وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ نَسَخَتْ هَذِهِ الْآیَةُ؛ آیه سوره نساء، این آیه سوره مائده را نسخ کرد.**

آیا به نظر شما این استدلال درست است؟ سوره مائده که بعد از نساء است، چه جوری می‌تواند، نساء مائده را نسخ کند؟ فَتَبَسَّمَتْ ثُمَّ سَكَتَ؛ حضرت حضرت خنده‌شان گرفت و ساکت شدند. یعنی به حسن بن حجم دو اشکال

وارد است اولاً عام (آیه نساء) که ناسخ خاص (آیه مائده) نیست! بلکه خاص مخصص عام می‌شود. ثانیاً سوره قبلی که نمی‌تواند ناسخ سوره بعدی بشود!

آیا همیشه سکوت امام معصوم نشان رضایت است؟

این از شواهدی است که سکوت معصوم **تقریر** نیست؛ یعنی آقا این چه استدلالی است؟! شما به محض این که یک سکوت معصوم دیدید، نمی‌توانید از آن تقریر معصوم درآورید، بلکه باید **استظهار** بشود که معصوم راضی است. این نکات مهم است و در مجموعه روایات وجود دارد. این جور نیست که بیاید بگوید: بروم بکشم؟ چند بار می‌پرسد و حضرت می‌گوید نه! باز دوباره می‌پرسد و حضرت ساکت می‌شود و از چنین سکوتی تقریر در نمی‌آید! استظهار تقریر خودش یک مطلبی است! و به محض این که امامی سکوت بکند، دلیل بر تقریر نیست. شاهدش همین روایت است که سر تا پای استدلالش ایراد دارد.

سؤال: چگونه خدا به مشرکان امر می‌کند **وَلْيَسْأَلُوا مَا أَنْفَقُوا**، مگر آن‌ها مکلف هستند؟

- بعضی امرها هست که فقط به مکلف بار نمی‌شود؛ مثلاً به بچه مگر می‌شود امر کرد؟ نه چون تکلیف ندارد اما دارد **وَلْيَسْأَلُوا مَا أَنْفَقُوا**؛ آن اطفالی که **لَمْ يَبْلُغِ الْحُلُمَ** باید اجازه بگیرند. بچه‌ای که هنوز به بلوغ نرسیده چه جور به او می‌شود «باید» گفت؟ «باید» متوجه کیست؟ متوجه والدین اوست. در مورد مشرکین هم همین‌طور است که اگر به شما رجوع کردند باید بپردازید!

برمی‌گردیم به سوره بقره که دارد: **وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذَى**؛ و از تو سؤال می‌کنند از محیض بگو آن اذیتی است **فَاعْتَرَلُوا النَّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ**؛ در محیض از زن‌ها عزلت پیدا کنید.

محيض هم مصدر میمی است و هم اسم مکان و زمان است؛ چون که بر وزن **مَفْعِل** است که اگر به مصدر میمی معنا شود می‌شود حیض و اگر به اسم زمان باشد به معنی زمان حیض و اگر به اسم مکان معنا شود به معنی محل خروج دم (خون) از بدن است.

اولاً دارد **وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ**؛ یعنی می‌آیند از تو این سؤالات را می‌کنند و اگر هم این سؤال خصوصی بوده ولی رسوایی تاریخی به بار می‌آورد، لذا خدا این را در آخر سند الهی می‌آورد و می‌گوید که از تو چنین سؤالی می‌کنند. با این که بسیاری از آیات روی سؤالاتی بوده که از پیغمبر می‌کردند، شکل گرفته؛ یعنی وقتی شأن نزول آیات را نگاه می‌کنید، می‌بینید از پیغمبر سؤال می‌کردند و خیلی از آن آیات «یستلونک» ندارد اما این جا «یستلونک» دارد و معلوم است که می‌آمدند و سؤال می‌کردند.

ما در لبه باریکی قرار داریم که حکم صراط مستقیم است. خیلی وقت‌ها این‌ها را خدا در تمام عرصه‌های اعتقادی، اخلاقی و احکام به رخ می‌کشد از مسائل اعتقادی مثل روح گرفته: **وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ** (اسراء: ۸۵) تا مسئله اخلاقی نحوه انفاق **يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ** (بقره: ۲۱۵)، تا مسئله **يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ** (بقره: ۱۸۹)، تا مسائل احکام: **وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ**! و ظاهراً کسی در مورد خدا سؤال نکرده و خود خدا فرموده اگر سؤال کردند این جور جوابشان را بده: **وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ** (بقره: ۱۸۶)؛ دعا می‌کنند من می‌شنوم و اجابت می‌کنم.

تفاوت پرسش و پاسخ از دین با اینترنت

این سؤالات سؤالاتی است که باید در **بستر دینی** حرکت بکنیم و یاد بگیریم و می‌آمدند از ائمه سؤال می‌کردند و یاد می‌گرفتند و حرف حسابی می‌فهمیدند، اما متأسفانه الان بچه‌ها توهم اطلاعات گرفته‌اند، نه اطلاعات! و اطلاعاتش را از کجا کسب می‌کند؟ از اینترنت! می‌پرسی: شما انگلیسی بلدید؟ نه! مقاله می‌خوانید؟ نه! چی نگاه می‌کنید؟ یکسری عکس! آن عکس‌هایی که نگاه می‌کنید **اطلاعات غلط** است! من به جد عرض می‌کنم که بسیاری از این عکس‌هایی که در سایت‌های خلاف هست و نوعاً در آن جاها دیده می‌شود؛ این‌ها در رده بیماری‌های سادیستیک است؛ یعنی کاری است **سادیستیک!** حرکتی سادیسمی است، یا **مازوخیسم** است، یا شعبات این‌هاست. این را بدانید که خیلی چیزها که افراد در این زمینه‌ها فرا می‌گیرند، می‌بینید توقعاتی در زندگی خانوادگی دارد درست می‌کند که این کار را آدم‌ها انجام نمی‌دهند! فکر نکنید این‌ها کار آدم‌هاست! بعضاً

حتی حیوانات هم انجام نمی‌دهند؟ اصلاً این‌ها در رده بیماری‌های سادیستیک است که اگر Search کنید sadistic sex همین صحنه‌ها را برایتان می‌آورد که این‌ها در رده مصاحبت و معاشرت نیست!

اما می‌آمدند از پیغمبر سؤال می‌کردند و تا detail آن از ائمه سؤال می‌کردند و روایاتی داریم که من رویم نمی‌شود بیاورم و این‌جا بخوانم! این سؤال سؤالی بوده که به صورت خصوصی می‌آمده و از امام می‌پرسیده و می‌آمده نقل می‌کرده، اما جار نمی‌زده. بعد می‌بینی بعد یک نسل و دو نسل که صاحب سؤال مرده، ولی مطرح هست. گاهی حتی درخواست‌هایی می‌کردند که آدم می‌ماند که اصلاً با ائمه می‌توانیم این حرف‌ها را بزنیم؟! اولیای دین یک قلمبه‌های نوری در یک گوشه نیستند که زندگی دنیوی و جامعه شما را فراموش کنند و فقط بخواهند شما را ببرند به سمت نظریاتی در باره بهشت! شما وقتی قرآن می‌خوانید، می‌بینید همه شئون شما را دارد پر می‌کند، از پائین تا بالا! حرف نو می‌زند، نه حرف تکراری! من باب **وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ** (نساء: ۱۱۳)، یک چیزی یادتان می‌دهد که شما آنی نیستید که یاد بگیرید! نه این‌که اگر زور بزنید این چیزها را می‌توانید یاد بگیرید! چیزی نیست که فکر کنید دکترها هم می‌گویند! اصلاً دکترها اهل این حرف‌ها نیستند! اصلاً دکتر بحث طهارت را این‌جوری معنا نمی‌کند!

در «سفر لایوان» تورات این هست و یهودیان سر قضیه حیض خیلی خشن برخورد می‌کنند، در حدی که از اتاق بیرون می‌کنند و با او غذا نمی‌خورند. مسیحیان هم علی‌الظاهر سر این قضیه به تفریط رفته‌اند و حال طهر و حیض برایشان متفاوت نیست مگر در بحث‌هایی مثل بیماری که مثلاً نزدیکی هنگام حیض بیماری‌هایی تولید می‌کند. در این‌جَو مدینه که مؤمنین با اهل کتاب زیاد تماس دارند و تعدادی نصارا در مدینه هستند. مؤمنین می‌آیند این سؤالات را از پیغمبر می‌کنند که نظر خدا راجع به این بحث چیست؟ نظر اسلام یک نظر اعتدالی و وسط است.

آیا برای ازدواج، اطلاعات وسیع لازم است؟

نکته دیگری که در این بحث مهم به نظر می‌آید این که ما تقریباً به یک بیماری دچار شدیم و آن بیماری شناخت زیاد است. زمانی که ما ازدواج می‌کردیم، اطلاعاتی که الان هست اصلاً نبود؛ یعنی این تفاوت‌هایی که راجع به زن و مرد الان با detail دارند نقل می‌کنند، نبود. و به همین وزن بگیرد ۱۰-۲۰ سال بعد که می‌گویند این دهه‌ها detail brain، دهه‌های مغز است و این تفاوت‌های فاحشی که دارند در مغز تشخیص می‌دهند که زن این جوری است و مرد آن جوری، حافظه کوتاه مدت زن و مرد، تفاوت حافظه بلند مدت مرد و زن، تفاوت حافظه‌های سه بعدی در زن و مرد. تفاوت گوش و سامعه زن و مرد و مجموعه اطلاعاتی که تمام بشو هم نیست! زمان ما اصلاً اطلاعاتش نبود، یا گفته نمی‌شد اما الان در دهه‌هایی هستیم که اطلاعات رشد مغز وجود دارد و ده سال بعد قطعاً اطلاعاتی خواهیم داشت که الان نداریم. آن موقع که ما و پدران ما ازدواج می‌کردیم، اصلاً این قدر کلاس راجع به شناخت زن و مرد نبود و الان در و دیوار دانشگاه پر است از اطلاعیه این کلاس‌ها و کارگاه‌ها و معمولاً بچه‌ها این کلاس‌ها و آموزش‌ها را دیده‌اند. این خلأیی که نسل ما نسبت به این مسئله داشت که شما ندارید و این خلأیی که شما به جهت اطلاعاتی و شناختی که دارید و نسل ۱۰-۲۰ سال بعد ندارند، چه چیز این خلأ را باید پر کند؟ آیا ما محتاجیم و لازمه یک زندگی خوب این است که ما همین جور شناخت زن و مرد را نسبت به هم بالا ببریم؟ اما آیا آن نسلی که این قدر شناخت نداشت و این نسلی که پر از شناخت است، آن نسل بهتر زندگی می‌کرد و خانواده تشکیل می‌داد یا این نسل؟ در آن نسل کمتر طلاق بود یا این نسلی که در تهران هر سه ازدواج یکی منجر به طلاق می‌شود؟

الان یک منهج و روشی درست شده برای افراط در شناخت! در حد این که مثلاً چون خانم‌ها به دلیل دیدشان اشیای داخل خانه را بهتر پیدا می‌کنند، برای این خانم من به من نگوید: مگه کوری؟ آیا لابد باید بداند که دیدش با دید من متفاوت است؟ اگر من نخواهم به خانم بگویم تو هم راننده بشو نیستی با این پارک کردنت! آیا لازم است بدانم حافظه سه بعدی مرد با زن متفاوت است؟ پس تأکید روی چیست؟ آیا لازم است برای این که من خانم را برای پارک کردنش تحقیر نکنم، آیا لازم است چنین شناختی داشته باشم؟ نسل قبل که این خلأ شناختی را داشت چه می‌کرد؟ یک نکته‌ای دارد مغفول عنه واقع می‌شود و آن اخلاق است و سازگاری. امروزه

شناخت‌ها روز به روز بیشتر می‌شود و به جای این‌که فشار روی اخلاق بیاید، روی شناخت می‌آید! الان فراوان زن و مرد همدیگر را می‌شناسند. شناخت چیز خوبی است، منتهای مراتب برای این‌که کسی زندگی خوبی تشکیل بدهد یک شناخت‌های **basic all** و پایه‌ای لازم است که همه آن در روایات و قرآن آمده است! و هیچ شناخت زائد بر این لازم نیست. یعنی آن شناخت‌های **basic** نسبت به جنس مخالفشان که زن مرد را بشناسد و مرد زن را بشناسد، اگر فکر می‌کنید در قرآن نیست، پر اشتباه می‌کنید! یواش یواش می‌رسیم تا ببینید چقدر هست! نمی‌خواهیم علم و تحقیقات علمی را کلاً ضایع کنیم، ولی الان فشار روی شناخت است، حال آن‌که باید فشار روی اخلاق باشد. من بدانم که اگر اخلاق نداشته باشم حتی اگر این تفاوت‌ها را بدانم که خیلی‌ها می‌دانند اما با بد اخلاقی و کج اخلاقی با همسر برخورد می‌کند درحالی‌که همه این تفاوت‌ها را حفظ است و می‌تواند درس بدهد! البته یک **اطلاعات پایه** لازم است. اطلاعاتی که در دین وجود دارد. قبلاً مردم چه جور از دواج می‌کردند؟ چه جور زندگی می‌کردند و زندگی موفق هم می‌کردند؟ الان علی‌رغم این‌که شناختشان بالاتر است چرا نمی‌توانند؟ الان صد مدل کتاب می‌خوانند. الان همه چیز دارد تبدیل می‌شود به کار سخت! بچه‌داری شده یک کاری که اگر شما ۵۰ تا کتاب بخوانی،... به تو می‌گوید: من هیچ چیز از بچه‌داری نمی‌دانم! این را کسی به من می‌گفت که دکترای تربیت دارد و صاحب ۵۰ تألیف است. من گفتم: اگر پروسه بچه‌داری این‌قدر پروسه پیچیده‌ای است، می‌دانی با این جز اضطراب چیزی اضافه نمی‌کنی! شما که این کاره هستی می‌گویی من نمی‌دانم، پس من چه بگویم؟! شما که مشاور از دواج هستی می‌گویی فلان قدر کتاب هست اما در مقابل آن چه هست هنوز چیزی نیست، پس من چه کار باید بکنم؟

این را بدانید آدم به این قدر اطلاعات احتیاج ندارد. **اطلاعات فراوان** داده می‌شود، اما **اخلاق پایین** آمده. خلاً این اطلاعات را خود اخلاق، معرفت، مرام، مردانگی و فتوت حل می‌کند! اصلاً ندید می‌گیرد و اگر نباشد با وجود تمام این اطلاعات باز هم شما نمی‌توانید زندگی کنید! البته یک اطلاعات پایه لازم است که همه‌اش در قرآن و روایت هست؛ **كُلُّ مَا دَخَلَ فِي الْبَابِ** (هرآنچه در این زمینه وجود دارد) که لازم باشد؛ بیشترش هم هست؛ یعنی یک چیزهایی وجود دارد از باب **وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِأَذْنِهِ** که اصلاً از حوزه تحقیقات ما خارج است. لذا

این قدر نترسید! بروید اخلاقتان را درست کنید! کسی که سر کشمش عدس پلو دارد غرولند می کند با مادرش، پس فردا با خانمت هم همین کار را می کنی! این توصیه ها لازم است چون الان خیلی اوضاع از خیلی جهات دارد به هم می ریزد!

سبک بیان احکام در قرآن و فقه

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذَى

سبک قرآن این گونه است که سریع حکم را جلوی طرف نمی گذارد، بلکه اول فلسفه ای می گوید و بعد حکم را می گوید. این سبک رساله هاست که سریع حکم را می گوید اما سبک فقهی قرآن این جور نیست. اول نکته را می گوید و بعد مطلب فقهی را ارائه می دهد.

فَاعْتَرِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ. این آیه یک بحث فقهی دارد که من الان پرهیز می کنم اما مطالبی می گویم و

بعد آیه را در فضای فقهی می بینیم؛ چون مشخص است که آیه در فضای فقهی است.

اگر عبارت فَاعْتَرِلُوا را از بستر فقهی خارج بکنیم، انتخاب این واژه فوق العاده انتخاب دقیقی است. ما برای

مجامعت عبارت های زیادی داریم؛ مثل نکاح، دخول، لمس، اتیان، وطی، مباشرت. قرآن به دلیل ادب، عباراتی را استفاده می کند که از چند کیلومتری مطلب رد می شود، با این که همان مطلب را می خواهد توضیح بدهد:

دخول؛ یعنی وارد شدن، اتیان؛ یعنی آمدن، وطی؛ یعنی قدم زدن، مباشرت؛ یعنی بشره به بشره شدن، در

حالی که مراد چیز دیگری است و این ادب قرآن است که از اصطلاحات استفاده می کند و یک حقیقت شرعیه به

آن اصطلاح می دهد و با فاصله زیاد از مطلب رد می شود، در حالی که این جا کلمات فراوانی بود که می توانست

استفاده کند. در این جا یک کلمه ابتکاری به کار می برد و آن عبارت فَاعْتَرِلُوا است؛ به معنی کناره گیری،

گوشه گیری، کنار کشیدن، دم پر نرفتن و با این عبارت یک نکته اخلاقی جدی را می گوید هُوَ أَذَى؛ یک اذیتی

است. زن در این حالت یک اذیتی دارد می شود، این موقع دم پر خانم ها نرو! کناره گیری بکن! کلاً مرد باید بداند

که این مورد موردی است که نباید خیلی با زن جر و بحث کند. این شرایط شرایطی نیست که کسی بخواهد با

خانمش در بیفتد! یا نظرش را غالب بکند. اتفاقاً در مسائل فقهی ما «رجل حاضر» داریم؛ یعنی مردی که می‌تواند عادت خانمش را کشف کند و الا غائب است. مردی که از کمی قبل‌تر شرایط خانمش را بفهمد و خیلی با خانمش کلنجار نرود. **فَاعْتَرِزُوا النِّسَاءَ** در این زمینه یک گوشه‌گیری باید داشته باشد. تغییرات هورمونی این حالت‌ها را ایجاد می‌کند، البته این‌ها توجیهی نیست به سمت این که خانم فکر کند من این‌جا مطلق العنان هستم. آیه به این طرف قضیه پرداخته که دم پر خانمت نرو اما از آن طرف توصیه نمی‌کند که.. این‌ها محکوم به قواعد کلی است، اما به هر حال باید شرایط را در نظر گرفت که این شرایط شرایط خاصی است و شرایط اذیت است.

بحث طهارت روح در قرآن

بحث دیگری در قرآن بحث طهارت و عدم طهارت است. در فضای فقهی و دینی ما طهارت‌هایی داریم که اصطلاحاً طهارت از خَبَث گفته می‌شود؛ یعنی یک چرکی، خونی روی لباس‌تان ریخته، اگر این را پاک کنید می‌گویند طهارت از خبث پیدا شده که گاهی نظافت عمومی این را تأمین می‌کند و این را شما در concept و فضای نیت کردن ببینید، احتیاجی به نیت ندارد. حتی گاهی اوقات شاید به توصیه هم احتیاج نداشته باشد و آدم‌ها روی فضای نظافت این کار را انجام بدهند و به طور طبیعی با طهارت از خبث آشنا می‌شوند ولی بخش **مَالَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ** آن طهارت از حَدَث است؛ چه حدث اصغر، چه حدث اکبر. شما به دستشویی می‌روید و محل خروج قاذورات را هم می‌شوئید و پاک هستید، اما بعد از دستشویی چه طهارتی الان از دست رفته که شما باید با وضو آن طهارت را دوباره کسب کنید؟ این چه طهارت از بین‌رفته‌ای است؟ این‌جا طهارت با حدث اصغر از بین رفته است. حالا اگر کسی جُنُب و محتلم شد، اگر بروید زیر دوش و قشنگ خودتان را بشوئید، حتی اگر در یک اقیانوس آب خودتان را خفه کنید، طهارت حاصل نمی‌شود! این وسط چه طهارت از دست رفته‌ای است که شما باید غسل بکنید؟ اگر بگوییم این‌ها یک حرکات نمادین و آداب بی‌پشتوانه است، چیزی از بین نرفته فقط به ما گفتند این جور می‌کنید، کلاً مسئله از بحث خارج می‌شود. اما اگر غیر این باشد «کما هو حَقُّهُ» که غیر این است

و در آیات هم می‌بینیم، یک **حقیقت ملکوتی** و یک اسراری در انسان هست که آن‌ها گرفتار نجاست شده و روح انسان یک **نجاست عارضی** حاصل کرده کما این که می‌روی پیش بعضی از آدم‌های چشم‌دار (با بصیرت) عجله کردی با او کاری داشتی اما جنب بودی، نگاهت می‌کند و می‌گوید: کی گفت با این عجله بیایی؟ غسلت را می‌کردی! چه حقیقتی وجود دارد که نجاستی عارضی بر روح دیده می‌شود؟ قرآن روی کدام زمینه پافشاری کرده؟ تقریباً هیچ موردی برای طهارت از خبث در قرآن وجود ندارد. قرآن دارد مفهومی ارائه می‌دهد که سه تا تکرار دارد؛ **يَطْهَرُنَّ، تَتَطَهَّرُنَّ، مُتَطَهَّرِينَ**. قرآن این واژه طهارت را به کار برده، اما نه در طهارت‌های **خَبَثِي**. بروید این واژه طهارت را پیدا کنید؛ مثلاً ازواج مطهره، یا شراب طهور در بهشت که اصلاً فضای دیگری است. **يَا اِنَّمَّا يُرِيدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً** (احزاب: ۳۳) و موارد بیشماری که در قرآن از طهارت می‌توانید جستجو بکنید که اصلاً طهارت در فضای خبثی نیامده! الا یک مورد در سوره مدثر **وَيُتَابِك فَطَهَّرُ** که آن جا هم به اعتقاد بنده با توجه به آیات فحیمه آن سوره، **قُمْ فَأَنْذِرْ * وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ * وَيُتَابِك فَطَهَّرُ * وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ**، بحث طهارت حدثی است و مبالغه در طهارت که خوب پیراهنت را بشوی! بگذار توی وایتکس! بلند شو پیغمبر! به تناسب حکم و موضوع بعید می‌نماید که **وَيُتَابِك فَطَهَّرُ** یعنی بلند شو خوب پیراهنت را بشوی! برای این رسالتی که می‌خواهی ابراز بکنی و این قیام، گرچه هم در روایات و هم اقوال عرفا که مستند به این روایات است داریم که طهارت در خود لباس خیلی مهم است، حتی گاه پیشنهاد می‌کنند برای نمازتان لباسی را اختصاص بدهید که تا به حال نجس نشده است! یعنی یک بار هم نجس نشده باشد! می‌گویند مکاشفات خیلی رقیق و خوب می‌شود! البته مال کسی است که مکاشفات دارد! یک گیرنده‌ای هست که حالا موجش بهتر می‌گیرد! البته در موارد پایین‌تر هم با شروع خوبی وارد نماز شدن توصیه شده! نه این‌که طرف دارد صحبت می‌کند و بعد یک مهری پرت می‌کند و مهر قل می‌خورد و هر جا ایستاد او همان جا شروع می‌کند به نماز خواندن! این حال ورود مناسبی به نماز نیست. این که آدم یک جانمازی بیندازد، یک عطری بزند، یک عبایی بپوشد و بالاخره حالتی به خودش بگیرد که من دارم نماز می‌خوانم. طهارت‌هایی که قرآن حتی در لباس، نشان می‌دهد، طهارت‌های معنوی است؛ مثلاً در سوره مائده، آیه ۶، ص ۱۰۸ دارد: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى**

الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ؛ راجع به وضو دارد که صورت و دستتان را تا مرفق بشوید
وَأَمْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ؛ این جا طهارت از حدث اصغر است وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا؛ این جا
طهارت از حدث اکبر است؛ یعنی اگر جُنُب شدید در طهارت مبالغه کنید! (در واژه «تطهر» مبالغه هست) وَإِنْ
كُنْتُمْ مَرَضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنْكُم مِّنَ الْغَائِطِ؛ اگر مریض بودید، یا سفر بودید، یا از گودال بیرون
آمدید (این جا از جاهایی است که قرآن از حاشیه مطلب رد می‌شود. غائط به معنی گودال بوده و بعداً نقل شده به
معنای مدفوع) أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ؛ لمس که غسل نمی‌خواهد! فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً؛ اگر آب نیافتید فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا؛
بدل از غسل یا وضو با خاک پاک تیمم کنید! فَاَمْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِّنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِّنْ
حَرَاجٍ؛ خدا که برای شما حرج نمی‌خواهد! وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهَّرَكُمْ؛ ولی با خاک مال کردن می‌خواهد شما را مطهر
کند! این چه طهارتی است که با خاکمال کردن به دست می‌آید؟ خدا این را نمی‌خواهد خدا چه می‌خواهد؟ یا
به اصطلاح فقها طهارت مائیه باشد ولی طهارت ترابیه چه جوری طاهر می‌کند؟ چه طهارتی است؟ بله
طهارت‌های دیگری است؛ یعنی وقتی شما صورتت را به خاطر خدا به خاک می‌مالی، مشکل من و ما حل
می‌شود که مثلاً «تو چرا گفتی؟ من می‌خواستم زودتر بگویم»، حل می‌شود. این نجاست باطنی است که باید از
بین برود! طهارت ترابیه طهارتی است که یعلمکم ما لم تکنوا تعلمون؛ حالتی بر انسان عارض می‌شود (جنب و
حیض) که نجاستی بر روح انسان است و یک قذارت و پلیدی و پلشتی پیدا می‌کند که نگاه کنید می‌بینید
احکام فقهی آن جا جلو می‌آید؛ یعنی شما در آن حالت می‌توانی نماز بخوانی؟ نه! روزه نمی‌توانی بگیر! حتی
گفته‌اند در آن حالت بالای سر محتضر نایستید، روح محتضر متأذی می‌شود! از مسجد باید رد شود و نایستد!
(اسم فاعل فعل‌هایی که مخصوص مؤنث است، ة تأنیث نمی‌گیرد لذا می‌گویند المرأة الحائض و المرأة الحامل
و حامله لفظ فصیحی نیست)

می‌بینید یکسری عبادات رسمی و قله‌ای در این وضعیت نمی‌شود انجام داد. این‌ها همان حالات عارضی بر
روح است که یک قذارت و پلیدی در روح حادث می‌شود.

راهکار مبارزه با قذارت معنوی در ایام عادت

ممکن است سؤال بفرمایید که بالاخره مردان جنب را یک کاری می‌کنیم که برو غسل یا تیمم کن! این که دست خودش نیست و راحت شدن از شرش هم ۷-۸-۱۰ روزی لازم است، آیا این خانم قذارت معنوی عارض بر روح نه ذاتی روح! هست یا نه؟ روح انسان قَدِر (ناپاک) نیست مگر این که خودش روحش را قدر کند! و راه برخورد با این چیست؟ جواب: یک قذارت و پلیدی عارض شده بر روح او، ولی چه کسی می‌فهمد؟ این مشکلی است که باید ترمیم بشود. فکر بعضی در نماز جنب است! یعنی شاید فکر کنیم که زن در این ایام مرخصی از خدا می‌رود؛ یعنی آخیش! اگر کسی این فکر را می‌کند، یا مردی فکر کند که خوش به حال شما خانم‌ها! یعنی یک چندروزی نفس کش شرعی دارید! این فکر خنده‌دار است، ولی بعضی وقت‌ها وجود دارد! طرف فکر می‌کند از طرف خدا رفته مرخصی و شاید راضی هم هست که اگر این فکر را بکند، آن قذارت و پلیدی را دارد تشدید می‌کند و لذا می‌گویند: تو به واسطه این که این نماز را نمی‌خوانی داری دچار نقصی می‌شوی پس برو ترمیم کن! با چه؟ بنشین سر سجاده و به مدت نماز شروع کن به ذکر گفتن و بال بال بزن که خدایا من نمی‌توانم نماز بخوانم! چرا؟ آن عبادتی که **فَمَا أَرْغِمُ أَنْفَ الشَّيْطَانِ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنَ الصَّلَاةِ**؛ با چیزی بالاتر از نماز بینی شیطان به خاک مالیده نمی‌شود **فَصَلِّهَا وَ أَرْغِمُ أَنْفَ الشَّيْطَانِ**^۱؛ نماز بخوان و بینی شیطان را به خاک بمال! شما یک ربع دعای کمیل می‌خوانی و حواست پرت نمی‌شود، اما اگر توانستی در نماز یک دقیقه حواست را جمع کنی؟! آن‌جا بسیج عمومی شیطان است. چون در نماز خیلی شیطان مستأصل است. اگر هرچقدر هم با خودت کار کنی و بگویی، درصد بسیار کمی می‌توانی حواست را جمع کنی، حتی این که چه می‌گوییم! بسیاری از ما چه وقت متوجه می‌شویم داشتیم نماز می‌خواندیم؟ موقع سلام نماز؛ یعنی در سلام نماز و در شک در رکعات تازه متوجه می‌شویم که ما داشتیم نماز می‌خواندیم! لذا می‌فهمم که دارند از حقیقتی مرا سلب می‌کنند. فردی که کلاً نماز نمی‌خواند، حقیقتاً جنب است! و گرفتار عرضی طاری بر روحش شده که در روحش طریان دارد و ممکن است به

^۱ من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۴۹۸؛

سریان تبدیل شود و آن وقت دیگر این قذارت عارضی نباشد! و کم کم جزء ذاتیات او قرار بگیرد و روحش کثیف و نجس بشود!

این فضا را در وضو حساب بکنید! در *وسائل الشیعه*، ج ۱، ص ۲۶۹ بابی داریم به نام «انشاد الشعر لاینقض الوضوء»؛ شعر گفتن وضو را باطل نمی‌کند. باب تعجب برانگیزی است! شعر هم که در قرآن مذمت شده و سوره‌ای در مذمت شعرا داریم و آمده: **وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ تَرَى فِي كُلِّ وَادٍ يَهيمُونَ**؛ این‌ها در هر وادی‌ای سرگردانند. البته نه شاعری مثل سعدی و حافظ که حکمت می‌گویند! **وَأَنَّ مِنَ الشَّعْرِ لِحِكْمَةٍ**، شعرهای بی‌ربط و بدون محتوا. حالا چرا این باب وضع شده؟ به روایت دقت کنید: روایت از سماعه **قَالَ سَأَلْتُ عَنْ نَشِيدِ الشَّعْرِ هَلْ يَنْقُضُ الْوَضُوءَ؟** پرسیدم: شعر گفتن وضو را باطل می‌کند؟ **أَوْ ظَلَمَ الرَّجُلِ صَاحِبَهُ؟** یا کسی به صاحبش ظلم کند؟ **أَوِ الْكُذْبُ؟** یا دروغ بگوید؟ **فَقَالَ: نَعَمْ**؛ بله باطل می‌کند. این کدام وضو است که با انشاد شعر و کذب باطل می‌شود؟ **إِلَّا أَنْ يَكُونَ شِعْرًا يَصْدُقُ فِيهِ**؛ مگر این که شعر صادقانه و درست و حسابی باشد! **أَوْ يَكُونَ يَسِيرًا مِنَ الشَّعْرِ، الْاَبْيَاتُ الثَّلَاثَةُ وَالْارْبَعَةُ**؛ یا اگر از این مزخرفات هم می‌گویند دو سه بیت بیشتر نگوید! **فَأَمَّا أَنْ يَكْثُرَ مِنَ الشَّعْرِ الْبَاطِلِ فَهُوَ يَنْقُضُ الْوَضُوءَ**؛ اگر شعر باطل زیاد بگوید وضویش نقض می‌شود. شما به همین وزن حساب کن کسی مرتب بنشیند و جوک و مزخرف بگوید! البته این حکم مستحب است. کلاً وضو مستحب است. ائمه که فقط صاحب رساله نبودند، دارند چیز دیگری می‌گویند و این سائل هم دارد چیز دیگری را سؤال می‌کند؛ یعنی آن سِرِّ پاک دارد از دست می‌رود یا نه؟ اگر داریم **إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ** و اگر داریم **وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ** (یوسف: ۱۰۶) از بر هم کنار قرار دادن این‌ها نتیجه می‌گیریم که اکثر مؤمنین نجس هستند! منتها کدام نجاست و کدام قذارت؟ آن قذارتی که روح دارد؛ یعنی روح در آن رتبه طهارتی که باید باشد نیست! این‌جا چه برخوردی می‌شود کرد؟ آن زن حائض باید بداند که حالت قذارت هست و خدا راه ترمیم برای این قذارت گذاشته.

در سوره مبارکه بقره یک کار فنی باید انجام بدهیم تا ببینیم در این حالات چه برخوردی باید داشت؟ می‌گویند بانو امین یکی از حالات خوشش را در این ایام داشته است! آدم در حالتی که وقتی آدم فکر می‌کند که خدایا من نمی‌توانم نماز بخوانم، هرچه می‌خواهد برود سر سجاده ولی نمی‌شود، دیوانه می‌شود! من نمی‌دانم خانم‌ها چه طور تحمل می‌کنند؟ آخر نماز فرق دارد با بقیه چیزها! اگر کسی حواسش به طهارت روح باشد این حالت او را بیچاره می‌کند! نمی‌تواند سر این قضیه کوتاه بیاید! می‌گویند بانو امین در همین حالت حالات خوشی به او دست می‌داد. چرا؟ چون حواسش به این طهارت و قذارت بود. اما از کسی که حواسش به طهارت و قذارت نیست چه توقعی دارید؟ او از محل بحث خارج است و این سؤال اصلاً مال این آدم نیست! اذیتی شدی و مسئول این اذیت هم خود خداست و خدا هرکسی را یک جور اذیت می‌کند و مصیبت می‌دهد، به این جنس هم این جور! خدا هم نگفته «هو ضرر» چنانچه بعضی مفسرین اذی را به ضرر معنی کرده‌اند، گفته **هو اذی**، پزشکان می‌گویند ضرر ندارد اتفاقاً می‌گویند به جهت بدنی چیز خوبی هم هست.

در آیه ۱۸۵ بقره: **شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ فَمَن شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَمَن كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ**؛ خدا اراده عسر برای شما ندارد، اراده یسر برای شما دارد. این فضا را از آیه در بیاورید، که ما این مجوز و مصحح را داریم، یکی از استعمالات «یسر» در معنی «خیر» است در آیه **فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ وَاتَّقَىٰ * وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ * فَسَنِيْسِرُهُ لِّلْیُسْرَىٰ (لیل: ۷-۵)**؛ ما خیرات و کارهای خوب را برایش ساده می‌کنیم **وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَىٰ * وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَىٰ * فَسَنِيْسِرُهُ لِّلْعُسْرَىٰ (لیل: ۱۰-۸)**؛ شرور و بدی‌ها را برایش ساده می‌کنیم که اگر در این وادی برود کارها به دستش ساده انجام می‌شود.

معنی عسر و یسر؛ سختی و آسانی

این را بگذارید کنار سوره انشراح که نوعاً بد معنا می‌کنند و جای تعجب دارد که این آیه با این صراحتی که دارد چرا بد معنا می‌شود! **فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْرًا**، نه این که «بعد العسر یسرا»، یعنی با همان عسر یک یسری وجود

دارد. هر پروژه، پروسه و اتفاق دو چهره دارد: یک چهره عسر و یک چهره یسر، بستگی دارد شما کدام را بچشی! خدا برای شما عسر نخواست! خدا برای شما یسر خواسته! شما از این زنبور می‌توانی نیشش را بخوری، می‌توانی عسلش را بخوری! از این شرایط به وجود آمده و با این اذیتی که دارد می‌شود یک چهره عسر و عدم طهارت دارد و یک چهره یسر دارد تا شما کدام قسمت را بگیری! شما می‌خواهید یک خانم با ۷-۸-۱۰ نماز خواندن قذارتی در روحش ایجاد نشود؟ کسی که با نماز بینی شیطان را به خاک می‌مالد در هر حدی! او وقتی به این وقت رسید و نماز نخواند و ترمیم هم نکرد، می‌خواهید هیچ اتفاقی نیفتد؟ شما اگر نگران اتفاقات روحانی هستید، خود را باش! بنشین سر سجاده و گریه بکن که خدایا چرا من محروم شدم؟ نه این‌که اعتراض دارم! بنشین لحظه‌شماری بکن که ۴ روز مانده که من نماز بخوانم و از آن طرف دارد می‌رسد به ایام عادت **صَلِّ صَلَاةَ الْمَوْدَعِ**؛ نماز بخوان نماز خداحافظی! این کجا و آن کجا؟! اگر شما فکر می‌کنی از دست خدا مرخصی رفتی، تخصصاً از بحث خارج هستی! حالا شما نگران **نواقص الایمان** هستی که امیر المؤمنین در نهج البلاغه می‌گویند؟ کما این‌که خیلی از دانشجویان سر این بُعد نگرانی ندارند؛ چون بعضی وقت‌ها این حدیث را پای تخته می‌نویسم که **نواقص الایمان، نواقص العقول، نواقص الحظوظ** و می‌پرسم گزنده‌ترین قسمت این کجاست؟ می‌گویند: نواقص العقول! یعنی اصلاً برای آدم‌ها **نواقص الایمان** این حدیث مهم نیست! ایمان ناقص است که هست! درحالی‌که گزنده‌تر قسمت این حدیث بخش نواقص الایمان آن است و اتفاقاً آن بخشی که بیش از همه احتیاج به توضیح و توجیه دارد همین بخش آن است! بخش نواقص العقول آن، به استناد روایت خیلی راحت توجیه می‌شود. در این قسمت است که آدم‌ها باید بایستند و استخوان خرد کنند و توجیه کنند. شما می‌خواهید ایمان کسی که در این بستر حرکت می‌کند و ترمیم هم نمی‌کند، ناقص نشود؟ خوب می‌شود و آن حالت‌های روحانی‌اش به هم می‌ریزد! به شرطی که داشته باشد، یا نگرانش باشد.

بحث طهارت را جدی بگیرید!

بحث طهارت را جدی بگیرید! این که می‌گویند ابدأً به حالت جُنُب نخواستید و خودتان را در این حالت نگه ندارید، حتی اگر بلند شدید و دیدید محتلم شدید، همان موقع بروید غسل کنید و بیاوید مجدد بخوابید! در مورد حائض و جنب می‌نویسند: تروک (در این حالات این کارها را نکنید) این‌ها پیام دارد. نماز که شوخی نیست! نماز قله مسائل دینی ماست و وقتی می‌گویند: نخوان! حواست باشد که چه اتفاقی دارد می‌افتد! این می‌شود بحث طهارتی که قرآن دارد مطرح می‌کند. بحث طهارت فقهی این داستان می‌ماند.

سؤال: چرا آیه گفته هو اذی؟

-این برمی‌گردد به محیض که مصدر است نه به زن حائض و قبلاً هم گفتم محظوری ندارد که صفاتی را که مخصوص مؤنث است، مذکر بیاوریم

قُلْ هُوَ اَذَى فَاَعْتَرِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ

این جا فقط یک کد فقهی بدهم که بعداً راجع به آن باید بحث بکنیم. چون که محیض تکرار شده مشخص است که این یا اسم زمان است که به لحاظ فقهی می‌شود «فی زمان الحیض» در آن زمان نمی‌شود طرف خانم‌ها به لحاظ استمتاع رفت، یا اسم مکان است که یعنی همان استمتاع معروف را نمی‌شود کرد و به گونه دیگر جائز است.